

مؤسسه فرهنگى فقه الثقلین

فقه و زندگی

۷

بلوغ دختران

برگرفته از نظریات فقهی مرجع عالیقدر
حضرت آیه الله العظمی صانعی مدظله العالی

انتشارات میثم تمار

بلوغ دختران

برگرفته از نظریات فقهی مرجع عالیقدر
حضرت آیه الله العظمی صانعی مدظله العالی

ناشر: انتشارات میثم تمار

تدوین: مؤسسه فرهنگی فقه الثقلین

لیتوگرافی: نویس

چاپ و صحافی: مؤسسه چاپ زیتون

نوبت چاپ: هفتم / بهار ۱۳۹۰

شمارگان: ۳۰۰۰ نسخه

بها: ۴۰۰ تومان

کلیه حقوق برای ناشر محفوظ است

نشانی: قم - خیابان شهید محمد منتظری، کوچه ۸، پلاک ۸
صندوق پستی ۵۵۷ / ۳۷۱۸۵ - تلفن: ۷۷۳۲۹۸۲ - نمابر: ۷۷۳۵۰۸۰

WWW.m-tammar.ir

فهرست مطالب

درآمد ۷

فصل یکم: نقد و بررسی رأی مشهور ۹

الف. روایات ۱۱

دسته اول. روایات خروج دختران از کودکی

در سن نه سالگی ۱۱

دسته دوم. روایات جواز ازدواج و آمیزش

با دختران در نه سالگی ۱۸

ب. اجماع ۲۵

فصل دوم: رأی مختار ۳۳

وجه اول. مؤثقه عمار سابطی ۳۶

وجه دوم. آیه ششم سوره نساء ۴۴

وجه سوم. آیه ۵۹ از سوره نور ۴۶

وجه چهارم. آیه ۳۴ از سوره اسراء ۴۶

وجه پنجم. حدیث رفع قلم ۴۸

وجه ششم. عدم الدلیل ۵۰

وجه هفتم. استصحاب عدم بلوغ و... ۵۱

جمع بندی ۵۱

کتابنامه ۵۳

درآمد

مشهور فقهای امامیه عقیده دارند که نشانه‌های بلوغ دختر، پایان یافتن نُه سالگی قمری، قاعدگی و رویدن موی زهار است. آنچه در این رساله مورد بحث و بررسی قرار می‌گیرد، یکی از این سه نشانه، یعنی سن است. فقها به استناد روایات و اجماعات ادعا شده، چنین فتوا داده‌اند که دختران پس از اتمام نُه سالگی قمری بالغ شده، تمامی تکالیف شرعی بر آنان واجب شده و حدود الهی بر آنان جاری می‌شود؛ گرچه نشانه‌های دیگر، یعنی قاعدگی و رویش موی زهار حاصل نشده باشد.

عقیده ما بر این است که ارزیابی تمامی ادله و مستندات بلوغ سنی دختران، به رأی مشهور منتهی نمی‌شود و سن نُه سالگی مستندات غیر قابل خدشه و استوار ندارد.

بر این اساس، مطالب این رساله در دو فصل تنظیم می‌شود :
فصل نخست. نقد و بررسی مستندات قول مشهور؛
فصل دوم. مستندات رأی مختار.

فصل یکم

نقد و بررسی رأی مشهور

مشهور برای بلوغ دختران در نُه سالگی به دو نوع دلیل استناد کرده‌اند؛ یکی روایات و دیگری اجماع. اینک به بررسی این ادله می‌پردازیم :

الف. روایات

دو دسته از احادیث در بلوغ سنی دختران مورد استناد مشهور قرار گرفته است؛ یکی روایاتی که دلالت دارند که دختران در نُه سالگی از کودکی خارج شده، حدود الهی بر آنها جاری می‌شود. دسته دوم روایاتی که دلالت دارند که در سن نُه سالگی ازدواج و آمیزش با دختر جایز است.

اینک به نقل و نقد دلالت این دو دسته از روایات بر رأی مشهور می‌پردازیم :

دسته اول. روایات خروج دختران از کودکی در سن نُه سالگی

۱. و عن محمد بن یحیی، عن احمد بن محمد، عن ابن محبوب، عن عبدالعزیز العبدی، عن حمزة بن حمران، عن حمران قال: سألت أبا جعفر^۷... قلت: فالجارية

متی تجب علیها الحدود التامة و تؤخذ بها و یؤخذ لها؟ قال: «إن الجارية لیست مثل الغلام. إن الجارية إذا تزوجت ودُخل بها ولها تسع سنین، ذهب عنها الیتیم، و دفع إلیها مالها، و جاز أمرها فی الشراء و البیع، و اقیمت علیها الحدود التامة و أخذ لها و بها»^۱

حمران گوید: از امام باقر^۷ پرسیدم ... گفتم: چه زمانی حدود

۱. وسائل الشیعة، ج ۱، ص ۴۳، ب ۴، ح ۲. ۱

کامل بر دختر واجب می‌شود و مورد مؤاخذة قرار می‌گیرد و حدود برایش استیفا گیرد؟ فرمود: دختر مانند پسر نیست. هرگاه ازدواج کند و با او آمیزش شود و نه ساله شود، کودکی از او جدا شود و مالش را در اختیارش نهند و داد و ستدهایش روا باشد و حدود کامل بر او اجرا شود و برایش حدود استیفا گردد.

۲. و عنه، عن الحسن بن محبوب، عن أبي أيوب الخزاز، عن يزيد الكناسي قال : قلت: لأبي جعفر... أفتمام عليها الحدود وتؤخذ بها، و هي في تلك الحال إنما لها تسع سنين و لم تدرك مدرك النساء في الحيض؟ قال: «نعم، إذا دخلت على زوجها و لها تسع سنين ذهب عنها اليتم و دفع إليها مالها و اقيمت الحدود التامة عليها و لها»؛^۲

يزيد كناسي گوید: به امام باقر^۷ گفتم : آیا بر دختری که نه سال دارد و هنوز قاعدگی ندیده، حدود الهی اجرا می‌گردد و این حدود برایش استیفا می‌شود؟ فرمود: اگر شوهر کند و نه سال داشته باشد، از کودکی خارج شود و مالش در اختیارش قرار گیرد و حدود کامل الهی بر او و برای او اجرا گردد.

۳. و باسناده، عن الحسن بن سماعة، عن آدم بياع اللؤلؤ، عن عبدالله بن سنان، عن ابي عبدالله^۷ قال: «إذا بلغ الغلام ثلاث عشرة سنة، كتبت له الحسنة وكتبت عليه السيئة وعوقب، وإذا بلغت الجارية تسع سنين، فذلك و ذلك إنها تحيض لتسع سنين»؛^۳

امام صادق^۷ فرمود: هرگاه پسر بچه سیزده ساله شود، نیکی‌هایش نوشته شود و بدی‌هایش ثبت گردد و بدان کیفر شود. و هرگاه دختر نه ساله شود، با وی چنین شود؛ زیرا در نه سالگی حیض می‌بیند.

۴. محمد بن علی بن الحسین، قال: وقال ابو عبدالله^۷: «إذا بلغت الجارية تسع سنين، دفع إليها مالها و جاز أمرها في مالها و اقيمت الحدود التامة لها وعليها»؛^۴

۲. همان، ج ۲۰، ص ۲۷۸، ب ۶، ح ۹.

۳. همان، ج ۱۹، ص ۳۶۵، ب ۴۴، ح ۱۲.

۴. همان، ص ۳۶۷، ب ۴۵، ح ۴.

امام صادق^۷ فرمود: هرگاه دختر نُه ساله شود، مالش در اختیارش گذارده شود و تصرفهایش در اموالش روا باشد و حدود کامل برای او و بر او اقامه گردد.

۵. **وفی الخصال: عن أبیه، عن علی بن إبراهیم، عن أبیه، عن محمد بن أبی عمیر، عن غیر واحد، عن أبی عبدالله^۷ قال: «حد بلوغ المرأة تسع سنین»؛^۵**

امام صادق^۷ فرمود: مرز و حد بلوغ زن نه سال است. در پاسخ به این دسته از روایات باید گفت: **اولاً**. در حدیث اول و دوم، نُه سالگی با قید قابلیت شوهر کردن ملاک تکلیف قرار گرفته است؛ نه این که نُه سالگی به تنهایی موضوع تکلیف باشد، بلکه دختری که نُه ساله باشد و

ازدواج کند: «تزوجت» یا «دخلت علی زوجها». این قید - که در سخن امام^۷ آمده - نشانگر آن است که نُه سالگی، به تنهایی، علامت بلوغ نبوده، بلکه به دخول و تزویج مقید است؛ یعنی دارای آن چنان رشد بدنی باشد که بتواند شوهرداری کند. پس نه تنها حجت و دلیل بر کفایت نه سالگی در بلوغ دختر نبوده، بلکه حجت بر خلاف آن است. همچنین گویای آن است که تقریباً از نظر رشد بدنی باید قوی باشد و در حد زنان قرار گیرد که طبعاً سایر علایم بلوغ، مانند رویدن موی زهار یا حیض با آن همراه است. آری در روایت دوم، گرچه مورد سؤال را جایی قرار داده که هنوز حیض نشده، لکن منافاتی با طبع و غالب ندارد و سائل مورد نادر را بیان کرده است. افزون بر آن که مورد سؤال بر حسب طبع، نشانه دیگر (رویدن موی زهار) را داراست و در حقیقت، نُه سالگی با آن قیده‌ها نشانه بلوغ شده است و چنین عنوان مقید، عنوان مشیر است و عنوان موضوعی نیست؛ چون هیچ کس به دخالت بلوغ سنّی با تقییدش در ازدواج قایل نشده است. **ثانیاً**. در حدیث سوم، تعلیل «ذلک إنها تحیض» ذکر شده است؛ یعنی دختر در نُه سالگی بالغ می‌شود، چون حیض می‌بیند. پس

۵. همان، ج ۲۰، ص ۱۰۴، ب ۴۵، ح ۱۰.^۵

تا حیض ندیده، به حکم علیت [و علت مخصّص است و معمم. و حکم در سعه و ضیق دایر مدار سعه و ضیق علت است] بالغ نشده و بلوغش منوط به دیدن حیض است. این تخصیص به حکم همان علیت در همه روایاتی که نه سال را علامت بلوغ دانسته وجود دارد و معلول از علت جدا نمی‌شود.

ثالثاً. دو حدیث دیگر، بر فرض قبول و تسلیم این‌که نه سالگی در آنها به صورت مطلق موضوع تکلیف قرار گرفته، با دو قیدی که در روایت‌های اول تا سوم آمده، مقید می‌شوند؛ یعنی دخترانی که به نه سالگی برسند و قابلیت شوهر کردن داشته باشند و یا حیض ببینند، بالغ خواهند بود.

رابعاً. دو روایتی که قید حیض یا شوهر کردن ندارند، گذشته از آن‌که گفته شد اطلاقشان با روایات دیگر مقید می‌گردد، دلالتشان مخدوش است و از جهت دلالت ناتمام‌اند؛ زیرا در حدیث چهارم، یعنی مرسله صدوق، نه سالگی به تنهایی موضوع برای اقامه حدود کامل - که گویای بلوغ است - قرار داده نشده، بلکه با قید دفع اموال و نفوذ کارهایش همراه است که این دو با رشد ملازمه دارد :

(فَإِنْ آتَيْتُمْ مِنْهُمْ زُجْجًا فَادْفَعُوا إِلَيْهِمْ أَمْوَالَهُمْ)⁶

اگر آنان را به درك مصالح زندگانی خود دانا یافتید، اموالشان را به آنان بدهید.

این رشد معمولاً در سنین بالا و همراه با تصمیم‌های زنانه (نه کودکانه) است که با بلوغ حلم و دیدن حیض و دیگر علامت‌های بلوغ همراه است.

همچنین حدیث پنجم، مرسله ابن ابی عمیر، نیز بر بیشتر از این‌که نه سالگی در بعضی از دختران علامت بلوغ است (نه در همه آنها) دلالتی ندارد؛ چون مرز و حد بلوغ زن را در نه سالگی دانستن، ظهور در حداقل سن دارد؛ زیرا در غیر این صورت سن حد و مرز نیست، بلکه اماره و علامت آن است.

خلاصه این‌که روایت‌های پنجگانه، قطع نظر از ضعیف بودن عبدالعزیز

6. سوره نساء، آیه 6.

عبدی در سند روایت اول و مجهول بودن یزید کناسی در روایت دوم و ارسال حدیث چهارم و پنجم، هیچ يك بر بلوغ دختران در نه سالگی، به صورت مطلق دلالت و ظهور ندارند، بلکه نه سالگی را با قید قابلیت ازدواج و یا قاعدگی و یا رشد و یا سن حداقلی، موضوع بلوغ معرفی کرده‌اند. از این رو، سخن مشهور در استناد به این روایتها، تمام نیست.

دسته دوم. روایات جواز ازدواج و آمیزش با دختران در نه سالگی

۱. محمد بن یعقوب، عن علی بن ابراهیم، عن أبیه، عن محمد بن یحیی، عن احمد بن محمد جمیعاً، عن ابن أبی عمیر، عن حماد، عن الحلبي، عن أبی عبدالله^۷ قال: «إذا تزوّج الرجل الجارية و هی صغيرة فلا یدخل بها حتی یأتی لها تسع سنین»؛^۷

امام صادق^۷ فرمود: هرگاه مردی با دختری کوچک ازدواج کرد، با وی همبستری نکند تا نه ساله شود.

۲. و عن حمید بن زیاد، عن الحسن بن محمد بن سماعة، عن صفوان بن یحیی، عن موسی بن بکر، عن زرارة، عن أبی جعفر^۷ قال: «لا یدخل بالجارية حتی یأتی لها تسع سنین أو عشر سنین»؛^۸

امام باقر^۷ فرمود: با دختر همبستر نشود، مگر آنکه نه ساله یا ده ساله باشد.

۳. قال الكلینی: و عنه، عن زکریا المؤمن أو بینه و بینه رجل لا اعلمه إلا حدثنی عن عمار السجستانی، قال: سمعت أباعبدالله^۷ یقول لمولی له: انطلق فقل للقاضی: قال رسول الله^۹: «حد المرأة أن یدخل بها علی زوجها ابنة تسع سنین»؛^۹

عمار سجستانی گوید: از امام صادق^۷ شنیدم که به غلام خود فرمود: برو و به قاضی بگو که رسول خدا^۹ فرمود: حد زنانگی که دختر

۷. وسائل الشیعة، ج ۲۰، ص ۱۰۱، ب ۴۵، ح ۱.

۸. همان، ح ۲.

۹. همان، ص ۱۰۲، ح ۳.

می‌تواند بر شوهر وارد شود، نه سالگی است.

۴. وبإسناده عن محمد بن خالد، عن ابن أبي عمير، عن حماد، عن الحلبي، عن أبي عبدالله^۷ قال: «من وطئ امرأة قبل تسع سنين فأصابها عيب، فهو ضامن»؛^{۱۰}

امام صادق^۷ فرمود: کسی که با زنش پیش از نه سالگی همبستر گردد و عیبی بدو رسد، ضامن است.
۵. محمد بن علی بن الحسین، بإسناده عن حماد، عن الحلبي، عن أبي عبدالله^۷: «ان من دخل بامرأة قبل أن تبلغ تسع سنين، فأصابها عيب، فهو ضامن»؛^{۱۱}

امام صادق^۷ فرمود: هرکس با زنی پیش از نه سالگی همبستر شود و بدو عیبی رسد، ضامن است.
۶. وبإسناده، عن الحسن بن محبوب، عن أبي أيوب، عن حمران، عن أبي عبدالله^۷ قال: سئل عن رجل تزوج جارية بكرآ لم تدرك فلما دخل بها افتضها فأفضاها؟ فقال: «إن كان دخل بها حين دخل بها و لها تسع سنين فلا شيء عليه، و إن كانت لم تبلغ تسع سنين، أو كان لها أقل من ذلك بقليل حين دخل بها فافتضها فإنه قد افسدها و عطلها على الأزواج فعلى الإمام أن يغرم ديته»؛^{۱۲}

امام صادق^۷ درباره مردی مورد سؤال قرار گرفت که با دختری باکره که هنوز حیض ندیده ازدواج کرده و پس از همبستری بدو آسیب رسانده است. امام فرمود: اگر دختر هنگام همبستری نه ساله بود، غرامتی بر مرد نیست و اگر نه ساله نبود و با وی همبستر شد و چنین آسیبی بدو رسید، او را از شوهر کردن انداخته و حاکم باید غرامت دیه او را بر عهده گیرد.

دلالت این دسته بر رأی مشهور، به ضمیمه اجماع بر عدم جواز آمیزش قبل از بلوغ است. به تعبیر دیگر، آمیزش قبل از بلوغ حرام است و

^{۱۰} . همان، ص ۱۰۳، ح ۵.

^{۱۱} . همان، ح ۸.

^{۱۲} . همان، ح ۹.

این روایته‌ها دلالت می‌کنند که آمیزش در نُه سالگی جایز است. بنابراین، به ضمیمه اجماع یاد شده، چنین استنتاج می‌شود که دختران در نُه سالگی به سن بلوغ می‌رسند.

در بررسی این دسته از روایات این ایرادها به چشم می‌خورد :
اولاً. صحیحه حلبی و موثقه زراره (حدیث اول و دوم) دلالت دارند که آمیزش قبل از نُه سالگی جایز نیست، و به مفهوم دلالت می‌کنند که در نُه سالگی جایز است؛ لکن در بحث مفاهیم همچنان‌که امام خمینی - سلام‌الله‌علیه - نیز بر این عقیده است - ثابت شده که در مفاهیم حکم به اطلاق نمی‌شود و نمی‌توان اخذ به اطلاق نمود، مگر آن‌که احراز شود که گوینده در مقام بیان است و در مقام بیان مفهوم بودن، قرینه و شاهد خاص می‌طلبد؛ زیرا آنچه در باب مفاهیم می‌توان پذیرفت، اصل مفهوم داشتن سخن، در مقابل عدم قبول مفهوم است. لکن در مقام بیان مفهوم بودن - که بتوان از آن اطلاق استفاده

کرد - دلیلی ندارد. به سخن دیگر، عرف از وجود شرط یا وصف در جمله، استفاده می‌کند که اینها در حکم ذکر شده در منطوق دخالت دارند و حکم منطوق به آنها مقید است و با نبود آن قیود، حکم منطوق وجود ندارد.

اما این وجود نداشتن چگونه است؟ کلی است یا غیر کلی؟ از اصل ادای سخن به دست نمی‌آید و دلیل خاص می‌طلبد. این همان است که می‌گوییم اطلاق مفهوم، احراز در مقام بیان بودن مفهوم را می‌طلبد و آن هم به دلیل و قرینه خاص وابسته است.

ثانیاً. اگر فرض کنیم مفهوم اطلاق دارد، با روایات دیگر تقیید می‌شود؛ یعنی روایاتی که نُه سالگی با قابلیت ازدواج یا قاعدگی و رشد را سن بلوغ می‌دانست. نتیجه، آن‌که جواز آمیزش بعد از نُه سالگی، به قابلیت ازدواج و یا قاعدگی و رشد منوط است، نه صرف رسیدن سن دختر به نُه سالگی.

ثالثاً. عمده اشکال در این دسته از اخبار آن است که از علتی که در صحیحه حمران برای عدم جواز آمیزش و پرداخت دیه آمده، یعنی افساد زن و محروم نمودنش بر شوهران، معلوم می‌شود که به طور

کلی، چه قبل از نُه سالگی و چه بعد از آن، حرمت آمیزش و جوازش، دایرمدار وجود و عدم آن علت است؛ یعنی نُه سالگی به‌خودی‌خود و به صورت مستقل، موضوع جواز آمیزش نیست تا علامت بلوغ دختران محسوب گردد. فلذا این صحیحه به خاطر همین لسان علیت، اگر حاکم بر بقیه روایات نباشد، مقید و مخصص آنها خواهد بود. به‌علاوه، عرف هم به مناسبت حکم و موضوع، از آن روایات همان موضوعیت فساد و آسیب دیدن زنان را در حرمت آمیزش می‌فهمد؛ چنان‌که عدم استقلال نُه سالگی را به‌خودی‌خود در جواز آمیزش و لو منجر به فساد شود نیز می‌فهمد. پس عرف هم از آن احادیث همان علیت را استظهار می‌نماید.

علاوه بر این فهم عرفی در استظهار علیت، روایت ابی ایوب خزاز نیز به‌صورت واضح و روشن دلالت دارد که مناط و معیار و موضوع جواز دخول بعد از نُه سالگی و عدم جواز قبل از آن همان رُشد بدنی و زن بودن و قابلیت آمیزش و عدم آن است :

عن ابی ایوب الخزاز، قال: سالت اسماعیل بن جعفر: متى تجوز شهادة الغلام؟ فقال: اذا بلغ عشر سنين، قلت ويجوز أمره؟ قال: فقال: ان رسول الله دخل بعائشة وهي بنت عشر سنين، وليس يدخل بالجارية حتى تكون امرأة...؛^{۱۳}

ابو ایوب خزاز گوید: از اسماعیل بن جعفر پرسیدم در چه زمان، گواهی کودک معتبر خواهد بود؟ فرمود: آنگاه که ده ساله شود. گفتم: [آیا] کارهایش [در این زمان] نافذ خواهد بود؟ فرمود: رسول خدا با عایشه در ده سالگی ازدواج کرد و روا نباشد با دختر بچه عمل زناشویی صورت گیرد، مگر آن‌که زن شود. خلاصه آن‌که نُه سالگی به‌خودی‌خود ملاک جواز آمیزش نیست، بلکه از آن رو که در این زمان قابلیت قاعدگی برای دختران وجود دارد، این مطلب بیان شده است.

اگر اشکال شود که با توجه به مطالب فوق که ملاک آمیزش قابلیت است نه نُه سالگی - تفصیل میان قبل از نُه سالگی و پس از آن لغو

. همان، ج ۲۷، ص ۳۴۴، ب ۲۲، ح ۳. ۱۳

خواهد بود، در جواب می‌گوییم: تفصیل از آن جهت است که قبل از نُه سالگی هیچ قابلیت در دختران نیست؛ اما پس از نُه سالگی این قابلیت برای برخی پیدا می‌شود. از این رو، چنین تفصیلی در روایتها آمده است.

اگر گفته شود: روایات نُه سالگی دلالت می‌کنند که اضرار و افساد دختران نُه ساله – که از طریق ازدواج صورت گیرد – جایز است؛ زیرا این روایات مخصص ادله حرمت اضرار و در حرج انداختن است، در جواب می‌گوییم: ادله حرمت اضرار و در حرج انداختن، قابل تخصیص خوردن نیست و این‌گونه تخصیص، خلاف اصول مسلم خواهد بود. بنابراین، باید روایات نُه سال را بر صورتی حمل کرد که دختران در این سن قابلیت ازدواج پیدا کرده‌اند و در نتیجه سن از موضوعیت می‌افتد.

اگر کسی چنین حملی را در این روایات نپذیرد، باید این روایتها را کنار گذارد و طرح کند، چون مخالف کتاب و سنت و اصول و قواعد مسلم است.

نتیجه این‌که دسته دوم نیز بر بلوغ دختران در نُه سالگی به صورت مطلق دلالت ندارند.

ب. اجماع

دومین دلیل مشهور اجماع است. صاحب مفتاح الكرامة می‌گوید که هشت اجماع بر آن اقامه شده است:

و يدل على بلوغ الأنثى بالتسع، الاجتماعات من صريح و ظاهر، وهي ثمانية معتضدة بما سمعته من الشهرة؛¹⁴

بر بلوغ دختر در نُه سالگی، صراحت و ظهور اجتماعات دلالت دارد و تعداد این اجتماعات هشت است و با شهرت نیز تأیید می‌گردد.

در پاسخ به استدلال به اجماع باید گفت:

اولاً. می‌توان به صورت قطعی گفت که مستند اجتماعها و شهرت‌های ادعا شده، ظهور بدوی روایاتی است که به آنها برای اماریت بلوغ در نُه سالگی استدلال شده است و آنان آن روایتها را بر روایت عمار سباطی – که بر سیزده سالگی دلالت دارد – به جهت کثرت و یا به

14 . مفتاح الكرامة، ج ۱۲، ص ۴۲۴.

جهات دیگر، مقدم داشته اند. بنابراین، اجماع مدرکی خواهد بود، نه تعبّدی و دلیل مستقّلی نمی‌تواند باشد؛ چرا که اجماع در جایی حجت است که عقل را بدان راهی نیست و دلیل نقلی هم در دست نباشد. در این صورت، اجماع به عنوان کاشف از رأی معصوم و یا دلیل معتبر، حجت خواهد بود.

ثانیاً. قطع نظر از حجّیت، تحقق اجماع مورد اشکال و خدشه، بلکه منع است؛ زیرا در پاره‌ای از کتب قدما سن به عنوان نشانه بلوغ دختران مطرح نشده، بلکه مناط و معیار در بلوغ

آنها همان حیض قرار داده شده است. و عدم ذکر سن در کتب فقهی، آنجا که علایم بلوغ را بیان می‌کنند، خود دلیل عدم اعتبار سن در نظر فقیه است. وگرنه، اگر سن یکی از نشانه‌های بلوغ بود باید آن را بیان کند.

بررسی کتب قدما نشان می‌دهد پیش از شیخ طوسی بلوغ بر پایه سن، در کتب فقهی مطرح نبوده است. اینک به ذکر برخی از عبارات فقهی قدما می‌پردازیم :

شیخ صدوق (م ۳۸۱ق) در المقنع نوشته است :

إِعلم أَنَّ الغلام یؤخذ بالصّیام إذا بلغ تسع سنین علی قدر ما یطیقة فإن أطاق إلی الظّهر أو بعده صام إلی ذلک الوقت، فإذا غلب علیه الجوع والعطش أفطر، وإذا صام ثلاثة ایام ولّاء أخذ بصوم آلشهر کلّه، و روی أَنَّ الغلام یؤخذ بالصّوم ما بین أربع عشر سنة إلی خمسة عشرة إلی سته عشر سنة إلاَّ أَنَّ یقوی قبل ذلک و روی عن أبی عبدالله^۷ أَنّه قال: علی الصّبّی إذا احتلم الصیّام و علی المرأة إذا حاضت، الصیّام والخمار؛^{۱۵}

بدان که پسر بچه وقتی نه ساله شود،

به روزه گرفتن، به اندازه توانش، و ادا

شود. اگر توانست تا ظهر یا بعد از ظهر روزه بدارد، تا همان زمان روزه بگیرد. و هرگاه گرسنگی یا تشنگی بر او غلبه کرد، افطار

۱۵ . المقنع، ص ۱۹۵؛ ینابیع الفقهیة، ج ۶، ص ۲۱ - ۲۲. ۱۵

کند. و اگر توانست سه روز پی در پی روزه بگیرد، وادار شود که تمام ماه رمضان را روزه بگیرد. روایت شده است که کودک میان چهارده تا پانزده و شانزده سال به روزه گرفتن وا داشته شود؛ مگر آنکه پیش از آن توان آن را داشته باشد.

از امام صادق^۷ روایت شده که پسر بچه هرگاه محتلم شد، روزه بگیرد و زن هرگاه قاعده شد، روزه و حجاب بر او واجب گردد. دلالت این حدیث بر عدم بلوغ دختران قبل از حیض شدن - به خاطر آنکه منحصرآ لزوم و وجوب روزه و حجاب را منوط به آن دانسته - روشن و واضح است و ظاهراً شیخ صدوق به مضمون این روایت فتوا داده است.

سید مرتضی (۳۵۵ - ۴۳۶ق) در *جمل العلم والعمل* می‌نویسد :

إذا أسلم الكافر قبل استهلال الشهر كان عليه صيامه كله، وإن كان إسلامه وقد مضت منه أيام صام المستقبل ولا قضاء عليه في الفأنت، وكذلك الغلام إذا احتلم والجارية إذا بلغت المحيض؛^{۱۶}

هرگاه کافری پیش از رؤیت هلال ماه رمضان مسلمان شود، باید تمام ماه را روزه بگیرد. و اگر در میان ماه رمضان مسلمان شود، باید باقیمانده آن را روزه بدارد و قضای روزهای گذشته بر وی واجب نیست؛ همین‌گونه است پسر بچه اگر محتلم شود و دختر بچه اگر خون حیض ببیند.

چنان‌که که در این دو عبارت دیده می‌شود، هیچ‌کدام از این فقهای برجسته شیعی برای وجوب روزه دختران از سن سخن نگفته‌اند، بلکه تنها حیض را به عنوان ملاک وجوب روزه قید کرده‌اند. با مخالفت این دو فقیه بزرگ از قدمای اصحاب نمی‌توان اجماع را تمام دانست، بلکه باید گفت که مسأله اجماعی نیست.

از سوی دیگر، گروهی از فقهای پیشین سن ده سالگی را برای بلوغ دختر نشانه گرفته‌اند :

شیخ طوسی در *مبحث صوم* از کتاب *المبسوط* می‌فرماید :

. رسائل المرتضی، ج ۳، ص ۵۷؛ *ینابیع الفقهیة*، ج ۶، ص ۹۳. ¹⁶

واما البلوغ فهو شرط في وجوب العبادات الشرعية، وحدّه هو الاحتلام في الرجال والحيض في النساء، أو الإنبات أو الإشعار، أو يكمل له خمس عشرة سنة والمرأة تبلغ عشر سنين، فامّا قبل ذلك فإتّما يستحب اخذه به على وجه التمرين له والتعليم ويستحب أخذه بذلك إذا أطاقه وحدّ ذلك بتسع سنين فصاعدآ؛¹⁷

بلوغ شرط وجوب عبادت‌های شرعی است و حد بلوغ، احتلام در مردان و قاعدگی در زنان و یا روییدن مو و یا تمام پانزده سالگی در پسر و ده سالگی در دختران است. پیش از بلوغ مستحب است کودک را به عنوان تمرین و آموزش بر عبادت‌های شرعی وا داشت؛ اگر توان آن را دارد و هنگام این استحباب نه سالگی است.

ابن حمزه در مبحث خمس از کتاب الوسيلة می‌فرماید :
وبلوغ الرجل يحصل بأحد ثلاثة أشياء : الاحتلام، والانبات، وتامام خمس عشرة سنة، وبلوغ المرأة بأحد شيئين، الحيض، وتامام عشر سنين، والجبلة علامة البلوغ؛¹⁸

بلوغ مردان با یکی از این سه نشانه است: احتلام، روییدن موی زهار و اتمام پانزده سالگی. و بلوغ زنان به دو چیز است: قاعدگی و اتمام ده سالگی. بارداری نیز نشانه بلوغ زنان است.
ابن سعید حلی در مبحث صوم از کتاب الجامع للشرايع می‌فرماید :
وبلوغ المرأة والرجل بالاحتلام وإنبات العانة، وتختص المرأة بالحيض وبلوغ عشر سنين والرجل بخمس عشر سنة؛¹⁹

بلوغ زن و مرد به احتلام و روییدن موی زهار است و نشانه‌های اختصاصی در زن قاعدگی و سن ده سالگی است و نشانه اختصاصی مرد سن پانزده سالگی است.

17 . المبسوط، ج ۱، ص ۲۶۶.

18 . الوسيلة، ص ۱۲۷.

19 . الجامع للشرايع، ص ۱۵۲.

گفتنی است که ابن حمزه در مبحث نکاح از کتاب الوسیلة^{۲۰} و ابن سعید حلی در مبحث حجر از کتاب الجامع للشرایع^{۲۱} سن بلوغ دختران را نه

سالگی دانسته‌اند و صاحب جواهر بر این عقیده است که شیخ طوسی و ابن حمزه از رأی ده سالگی در بلوغ دختران عدول کرده‌اند و نه سال را سن بلوغ می‌دانند.^{۲۲}

پذیرش این سخن صاحب جواهر خود دلالت دارد که اجماع و شهرتی بر نه سال استقرار نداشته و بدان جهت این فقیهان برجسته، نخست بر سن ده سالگی فتوا داده‌اند و پس از آن، عدول کرده و بر نه سالگی فتوا داده‌اند.

از سوی دیگر، ابن حمزه در کتاب الوسیلة آنجا که از نه سالگی سخن گفته، با این عبارت به مطلب پرداخته است:

و بلوغ المرأة يعرف بالحیض، او بلوغها تسع سنین فصاعداً؛^{۲۳}

بلوغ زنان به قاعدگی و یا سن نه سال به بالا شناخته می‌شود. این عبارت دلالت دارد که نه سالگی موضوعیت نداشته، وگرنه کلمه فصاعداً لغو خواهد بود، بلکه آمادگی بدنی و فکری ملاک است.

فصل دوم

²⁰ . الوسیلة، ص ۳۰۱.

²¹ . الجامع للشرایع، ص ۳۶۲.

²² . جواهر الکلام، ج ۲۶، ص ۹.

²³ . الوسیلة، ص ۳۰۱.

رأى مختار

عقیده ما بر این است که سن بلوغ دختران سیزده سالگی است و دلیل معتبری بر بلوغ در نُه سالگی که بتوان به آن اعتماد نمود و از اصول معتبر - که بعد آبیانش می‌آید فتوا داد - صرف نظر کرد، وجود ندارد.

چگونه می‌توان بر خلاف قاعده سهولت در دین، بارسنگین تکالیف و احکام و اجرای حدود کامل را بردوش دختران نُه ساله قرار داد؛ در حالی که ضعیف و ناتوان و فاقد رشد بدنی و قابلیت ازدواج هستند؛ چگونه می‌توان گفت که دین سهل و آسان از آنها عمل به تکالیف و احکام شرعی و اجرای حدود کامل را همچون زنان و مردان دیگر خواسته و آنان چاره‌ای جز انجام تکالیف و احکام و اجرای حدود کامل نداشته و ندارند؟

آری، اگر نشانه‌های دیگر بلوغ، مانند حیض، پیش از سیزده سالگی یافت شود، دختر مکلف می‌شود و احکام شرعی بر او واجب می‌گردد و همانند بقیه زنان باید عمل نماید.

دلیل ما بر رأی مختار، یعنی بلوغ دختران در سیزده سالگی، وجوهی از کتاب و سنت و اصول و قواعد است که مجموع آنها به هفت وجه می‌رسد:

وجه اول. مؤثقه عمار سابطی

محمد بن الحسن باسناده عن محمد بن علی بن محبوب، عن محمد بن الحسین، عن أحمد بن الحسن بن علی، عن عمرو بن سعید، عن مُصَدِّق بن صدقة، عن عمار السابطی، عن ابی عبدالله^ع قال: سألته عن الغلام متى تجب علیه

الصلاة؟ قال: «إذا أتى عليه ثلاث عشرة سنة فان احتلم قبل ذلك فقد وجبت عليه الصلاة و جرى عليه القلم، والجارية مثل ذلك إن أتى لها ثلاث عشرة سنة أو حاضت قبل ذلك، فقد وجبت عليها الصلاة و جرى عليها القلم؛^{٢٤}

عمار سباطی از امام پرسید: در چه زمانی نماز بر پسر واجب می‌شود؟ امام فرمود: هر گاه سیزده ساله شود. اگر قبل از سیزده سالگی محتمل شود، نماز بر او واجب است و قلم تکلیف بر او جاری می‌شود. دختر هم مثل پسر است. هرگاه سیزده ساله شد یا قبل از آن حیض شد، نماز بر او واجب می‌شود و قلم تکلیف بر وی جاری می‌گردد. دلالت این روایت تمام است و هیچ‌گونه

مشکلی ندارد و نیازی به بیان و تقریب دلالت نداشته و ندارد؛ چون ذیل حدیث نصّ صریح و روشن در اعتبار سنّ بلوغ دختران در سیزده سالگی است و از نظر سند هم موثق است. صاحب جواهر^{٢٥} و صاحب الحدائق^{٢٦} به موثق

بودن آن تصریح نموده‌اند و هیچ يك از کسانی که متعرض روایت شده‌اند، در سند آن و موثق بودنش خدشه‌ای نداشته و ندارند. مرحوم سید احمد خوانساری در کتاب جامع المدارك پس از نقل موثقه عمار و چند روایت دیگر می‌نویسد:

و هذه الأخبار مع اعتبارها من حيث السند والصراحة بحسب الدلالة لم يعمل بها المشهور؛^{٢٧}

این روایته‌ها، با آن‌که از حیث سند معتبرند و از جهت دلالت صراحت دارند، مورد عمل مشهور قرار نگرفته‌اند. آنچه به عنوان اشکال درباره این دلیل گفته شده و یا ممکن است گفته شود، چهار امر است که به نقل و نقد آن می‌پردازیم:

²⁴ . وسائل الشيعة، ج ١، ص ٤٥، ب ٤، ح ١٢.

²⁵ . جواهر الكلام، ج ٢٦، ص ٣٤.

²⁶ . الحدائق الناضرة، ج ١٣، ص ١٨٤.

²⁷ . جامع المدارك، ج ٣، ص ٣٦٦.

۱. اعراض مشهور از صدر روایت و فتوا به سنّ بلوغ پسران در پانزده سال تمام قمری. و از آن رو که ذیل روایت با صدر آن در رابطه است و به عنوان اشاره و **كذلك** آمده، پس ذیل هم مرتبط با آن و فرع است و از حجیت می‌افتد؛ نظیر رابطه دلالت التزامی با دلالت مطابقی لفظی، که عدم حجیت دلالت مطابقی سبب عدم حجیت دلالت التزامی است.

در پاسخ به این اشکال باید گفت :

اولاً. چگونه اعراض مشهور نسبت به صدر روایت ثابت می‌گردد و می‌توان به آن اعتماد نمود، با این‌که صاحب **جواهر**^{۲۸} در کتاب **گرانسنگ خود در سن بلوغ پسر به شش**^{۲۹} قول

اشاره نموده است؛ هر چند در پایان آورده که تحقیق این است که در آن بیش از دو قول وجود ندارد.

از سوی دیگر، اعراض باید به گونه‌ای باشد که نشان دهد مضمون در نظر آنها نادرست است، ولی در اینجا، احراز چنین امری دشوار است؛ زیرا اعراض از صدر روایت به جهت کثرت روایات سن بلوغ پسران در پانزده سالگی بوده است.

ثانیاً. سقوط صدر روایت از حجیت مضرّ به حجیت ذیل نیست؛ چون ذیل خود مطلبی مستقل است که با جملاتی مستقل بیان شده و لفظ اشاره تنها بدین جهت بوده که سن بلوغ دختر مثل سنّ پسر است. بنابر این، کلمه «كذلك»، با فرض عدم حجیت صدر، وجودش کالعدم است و ارتباطی به حجیت ذیل ندارد.

۲. ذیل حدیث هم مورد اعراض است و حجّت نیست؛ زیرا کسی از فقها به بلوغ دختر در سیزده سالگی، فتوا نداده است.

در پاسخ به این اشکال باید گفت :

اولاً. شیخ الطائفه در **التهذیب و الاستبصار** به این روایت عمل کرده و عبارتش، به‌ویژه در **الاستبصار** مانند نصّ در عمل و فتوای به آن است.

²⁸ . جواهر الکلام، ج ۲۶، ص ۲۸.

²⁹ . الخمس عشر دخولاً و کمالاً، وکذا الأربع عشر، وکمالالثلاث عشر، والعشر.

ثانیاً. شهرت بر سنّ بلوغ دختر در نه سالگی مربوط به بعد از زمان شیخ الطائفه است. و به این‌گونه شهرتها، از دو جهت نمی‌توان اعتماد نمود، چون: اولاً این شهرت، شهرت قدمای اصحاب نیست و از اصول متلقات محسوب نمی‌شود^{۳۰} و ثانیاً این‌گونه شهرتها در حقیقت به فتاوا و اجتهاد شیخ الطائفه بر می‌گردد، نه اجتهادهای مختلف و نقض و ابرام در ادله.

۳. ایراد سوم آن است که عمار سباطی گرچه موثق است - چون فطحی است، روایتی که او به تنهایی نقل کند، قابل اعتماد نیست.^{۳۱} از سوی دیگر، گفته شده که در روایات او از جهت لفظ و معنا تشویش و اضطراب وجود دارد و نمی‌توان بر آنها اعتماد کرد. این مطلب از فیض کاشانی و علامه مجلسی منقول است.

در پاسخ به این اشکال باید گفت :

اولاً. خود شیخ پس از اشکال مطرح شده، می‌فرماید :

غیر أنا لا نطعن علیه بهذه الطريقة لأنه

وان كان كذلك فهو ثقة في النقل لا يطعن عليه؛

ما از این ناحیه بر او طعن نمی‌زنیم، زیرا عمار گرچه فطحی است، اما نقلهای او مصون از اشکال است.

و در الفهرست^{۳۲} فرموده او فطحی است و برای

او کتابی بزرگ و ازرشمند و قابل اعتمادی است.

و در الاستبصار،^{۳۳} در باب بیع ذهب و فضّه او

را در نقل توثیق کرده و گفته طعنی بر او نیست.

ثانیاً. با غور و تتبع در کتب رجالی و فقهی می‌توان به ناتمام بودن

آنچه از بعضی نقل شده، اطمینان و علم عادی پیدا نمود. چگونه

. از عبارت صاحب معالم و شهید ثانی در الرعایه و شیخ محمود حمصی از^{۳۰} معاصرین شیخ الطائفه استفاده می‌شود که فتاوی بعد از شیخ که مشهور گشته به دلیل حسنظنشان به شیخ الطائفه بوده که ادله شیخ را قبول می‌کرده و به خود اجازه اشکال نمی‌دادند، در نتیجه اجتهادشان همانند اجتهاد شیخ بوده و تنها ابن ادریس است که بزرگترین خدمت را به شیعه نمود و باب اشکال را به سخنان شیخ باز نمود.

^{۳۱} . تهذیب الاحکام، ج ۷، ص ۱۰۱.

^{۳۲} . الفهرست، ج ۱۱۷، ص ۵۲۵.

^{۳۳} . الاستبصار، ج ۳، ص ۹۵، ح ۳۲۵.

چنین نباشد و حال آنکه نجاشی^{۳۴} از علمای بنام در علم رجال، او وعده‌ای دیگر را ثقات در روایت می‌داند و کَشی^{۳۵} روایات او را مرجح می‌داند.

محقق در **المعتبر**^{۳۶} می‌فرماید :

اصحاب به روایت عمار به دلیل ثقه بودنش عمل کرده‌اند، حتی شیخ^۱ در **العدّة** ادعای اجماع کرده که امامیه بر عمل به روایت عمار اجماع دارند.

علامه حلی^{۳۷} در **خلاصة الاقوال** او را دارای کتاب ارزشمند و بزرگ و قابل اعتماد می‌داند. علامه در **تذكرة الفقهاء**^{۳۸} فرموده است :

اگرچه عمار فطحی است، اما ثقه است. و شیخ به روایت او اعتماد کرده است. سید بحر العلوم در **الفوائد الرجالية**، پس از نقل کلام شیخ و محقق درباره وثاقت عمار می‌فرماید :
قولی که شیخ و محقق اختیار کرده‌اند، مبنی بر فطحی بودن و ثقه بودن عمار در نقل، اعدل و اشهر اقوال است چنانچه شیخ بهایی و مجلسیان هم این قول را اختیار کرده‌اند.^{۳۹}

ثالثاً. این اشکال ناتمام و ضعیفتر از اشکال اول است؛ زیرا چگونه می‌توان با آنچه از فیض و

مجلسی^۱ نقل شده، از کلمات همه آن بزرگان که استوانه‌های فقه و

³⁴ . رجال النجاشی، ص ۲۹۰، ح ۷۷۹.

³⁵ . اختیار معرفة الرجال، ص ۴۰۶، ح ۷۶۳.

³⁶ . المعتبر، ج ۱، ص ۶۰.

³⁷ . خلاصة الأقوال، ص ۳۸۱.

³⁸ . تذكرة الفقهاء، ج ۱، ص ۲۶۷.

³⁹ . رجال السيد بحر العلوم، ج ۳، ص ۱۶۹.

حدیث و رجال اند - صرفنظر نمود و از آن همه روایات عمار،

با همه کثرت و مورد عمل بودنش در فقه، رفع ید کرد.
از سوی دیگر، اضطراب نسبت داده شده به ایشان بیش از اضطرابی که در روایات بقیه اصحاب بر حسب طبع انسانی و لازمه نقل حدیث و سخن دیگران است، نبوده و نیست. بدین جهت، مانع از اعتماد و وثوق به نقل وی نخواهد بود.

۴. روایت عمار با روایات نه سال تعارض دارد و آن روایات به خاطر کثرت بر این روایت مقدم اند؛ زیرا کثرت روایت از مزایای باب تعارض و مرجحات است. به علاوه، روایات نه سالگی به خاطر مطابقت با شهرت نیز بر این روایت ترجیح دارند.

اولاً. چنانکه گذشت، دلالت روایت‌های دال بر سن نه سالگی، بر این مطلب تمام نیست تا بتواند با روایت عمار معارضه کنند.
ثانیاً. تعارض بین موثقه و آنها، بر فرض تمام بودن دلالت، تعارض نص با ظاهر است و روشن و بدیهی است که بین نص و ظاهر تعارضی نبوده و نص مقدم می‌شود.

ناگفته نماند که روایات نه سالگی بیش از چهار حدیث نبود که سه روایت از آنها نه سالگی را به ضمیمه علایم دیگر، علامت بلوغ و رشد می‌دانست؛ یعنی دختر نه ساله‌ای که دارای رشد فکری و بدنی باشد که غالباً با بقیه علایم مانند قاعدگی همراه است.
یک روایت هم دارای این ضمیمه نبود، یعنی مرسله ابن ابی عمیر که حداقل سن را تعیین می‌کرد.

وجه دوم. آیه ششم سوره نساء

(وَآبْتَلُوا الْيَتَامَىٰ حَتَّىٰ إِذَا بَلَغُوا النِّكَاحَ فَإِنْ آنَسْتُمْ مِنْهُمْ رُشْدًا فَادْفَعُوا إِلَيْهِمْ أَمْوَالَهُمْ)؛

کودکان یتیم و بی‌سرپرست را آزمایش نمایید تا به زمانی برسند که در آن زمان بتوانند نکاح نمایند [به حسب غالب و طبع قابلیت ازدواج که اشاره به امکان

تولید مثل به وسیله معنا و قابلیت پرورش جنین در رحم است، در

آنها به وجود آمده باشد] و اگر در آنها رشد را یافتید [به وسیله
اختبار] اموالشان را به آنها بدهید.
این آیه دلالت دارد که دفع اموال و رفع حجر از کودکان یتیم
مشروط به دو امر است: ۱. بلوغ نکاح، ۲. رشد. مقتضای اطلاق شرطی
بودن بلوغ و غایت بودن نکاح این است که دفع اموال جایز نیست،
مگر بلوغ نکاح ثابت و محرز شود و یا اماره معتبر آن را ثابت
نماید. معلوم است که سنّ بلوغ خود نکاح نیست، بلکه سنّ اماره بر
قابلیت برای نکاح است. قدر متیقّن از اماره بودن سنّ در دختران
از جهت فتاوا - که نه سال و ده سال و سیزده سال را گفته اند - و
هم از جهت روایات - که بر نه سال و سیزده سال دلالت داشت - همان
سیزده سال است که

با حصول رشد می‌توان اموال را به آنها داد

و اما با سنّ کمتر نمی‌توان اموالشان را به آنها واگذار کرد. پس
آیه به استناد مفهوم شرط و غایت، بر عدم اعتبار سنّ نه سالگی و
یا ده سالگی و بعد از آن تا سیزده سالگی دلالت می‌کند.
گفته نشود روایاتی که برای بلوغ در نه سالگی به آنها استدلال
شده، خود حجتی بر اماره بودن نه سالگی برای بلوغ نکاح است؛
زیرا جواب داده می‌شود که این بحث صرفنظر از آن ادله است؛ زیرا
مفروض آن است که حجیت آن روایات بر این مدعا مورد خدشه قرار
گرفته و محرز نشده است.

وجه سوم. آیه ۵۹ از سوره نور

(وَإِذَا بَلَغَ الْأَطْفَالُ مِنْكُمْ الْخُلْمَ فَلْيَسْتَأْذِنُوا كَمَا اسْتَأْذَنَ الَّذِينَ مِنْ
قَبْلِهِمْ)؛

هنگامی که اطفال شما به حلم [که همان قابلیت برای فرزنددار شدن
و قدرت تولید مثل و باروری و بلوغ نکاح که در آیه شش سوره نساء
آمده بود، است] رسیدند، باید اجازه بگیرند؛ همان‌گونه که
پیشینیان از آنها هم اجازه می‌گرفتند.

این آیه همانند آیه سابق دلالت می‌کند که تا کودک به حلم و احتلام
نرسیده، مکلف و بالغ نیست و قدر متیقّن از آنچه برای حلم در

دختران از جهت سنّ قرار داده شده همان سیزده سال است که تقریباً استدلالش گذشت.

خلاصه، عموم و اطلاق این دو آیه بر عدم بلوغ مگر با بلوغ حلم و نکاح دلالت می‌کند؛ چه آن بلوغ با علم و اطمینان ثابت شود، چه با اماره معتبر. و در غیر آن دو صورت، هر دو آیه به حکم اطلاق بر عدم بلوغ دلالت می‌کنند.

وجه چهارم. آیه ۳۴ از سوره اسراء

(وَلَا تَقْرَبُوا مَالَ الْيَتِيمِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ حَتَّىٰ يَبْلُغَ أَشُدَّهُ)؛

سراغ اموال یتیم نروید و در آنها تصرف ننمایید، مگر با رعایت مصلحت و احسن بودن تا آن‌که به رشد برسند.

استدلال به این آیه، به ضمیمه خبر هشام بن سالم و موثق عبد الله بن سنان است که بلوغ اشد در هر دو روایت به احتلام تفسیر شده است: **عن هشام بن سالم، عن ابی عبدالله^۷ قال: «انقطاع يتم الیتیم الاحتلام و هو أشده وإن احتلم ولم یؤنس منه رشد وکان سفيهاً أو ضعيفاً فليمسك عنه وليه ماله»؛^{۴۰}**

امام صادق^۷ می‌فرماید: پایان کودکی یتیم، زمان احتلام است و اشد نیز همین است. اگر محتلم شد و رشد او معلوم نگشت، سفیه و ضعیف است و سرپرست کودک باید مال او را نزد خود نگه دارد.

عن عبدالله بن سنان، عن ابی عبدالله^۷ قال: «سأله أبی و أنا حاضر عن قول الله عزوجل - (حتى إذا بلغ أشده)، قال: الاحتلام...»؛^{۴۱}

عبدالله بن سنان گوید: پدرم از امام صادق^۷ درباره آیه «حتى اذا بلغ اشده» سؤال کرد و من حضور داشتم. امام فرمود: اشد یعنی احتلام.

وجه پنجم. حدیث رفع قلم

رسول خدا^۹ فرموده است:

رفع القلم عن ثلاثة: عن الصبی حتى یحتلم، و عن المجنون حتى یفیک، و

⁴⁰ . وسائل الشیعة، ج ۱۹، باب ۴۴، ص ۳۶۳، ح ۹.

⁴¹ . همان، ح ۸.

عن النائم حتى ينتبه؛^{۴۲}

از سه گروه قلم تکلیف برداشته شده است، کودک تا محتلم شود، دیوانه تا بهبود یابد، خواب تا بیدار گردد. ناگفته نماند که صاحب جواهر^{۴۳} در مورد این حدیث فرموده است :

شیعه و اهل سنت این روایت را از پیامبر^۴ نقل نموده اند. بلکه ابن ادریس فرموده بر نقل روایت از پیامبر^۴ اجماع وجود دارد.

ابن ادریس می‌فرماید:

لقوله^۷ المجمع علیه رفع القلم عن ثلاثة، عن الصبي حتى يحتلم، عن المجنون حتى يفيق، وعن النائم حتى ينتبه؛^{۴۴}

به دلیل سخن رسول خدا^۴ که مورد اتفاق است، یعنی قلم تکلیف از سه گروه برداشته شده است، از کودک تا محتلم شود. از مجنون تا بهبود یابد و از خواب تا بیدار گردد. و مثل این حدیث، حدیث علوی است که شیخ صدوق در الخصال به صورت مسند از ابن ظبیان نقل کرده است :

حدثنا الحسن بن محمد السكوني قال : حدثنا الحضرمي قال: حدثنا ابراهيم بن أبي معاوية قال: حدثنا أبي، عن الاعمش، عن أبي ظبيان، قال: أتى عُمرُ بأمرة مجنونة قد فجرت فأمر برجمها فمروا بها على علي بن أبي طالب^۷ فقال: ما هذه؟ قالوا مجنونة فجرت، فأمر بها عمر أن ترجم، فقال : لاتعجلوا فأتى عمر فقال له: أما علمت أن القلم رفع عن ثلاثة: عن الصبي حتى يحتلم، وعن المجنون حتى يفيق، وعن النائم حتى يستيقظ؛^{۴۵}

ابن ظبیان گوید: زنی دیوانه را نزد عمر آوردند که زنا کرده

⁴² . السرائر، ج ۳، ص ۳۲۴؛ سنن البيهقي، ج ۶، ص ۵۷.

⁴³ . جواهر الكلام، ج ۲۶، ص ۱۰.

⁴⁴ . السرائر، ج ۳، ص ۳۲۴.

⁴⁵ . الخصال، ص ۹۳.

بود. عمر دستور داد او را سنگسار کنند. به هنگام بُردن برای سنگسار از کنار علی بن ابی طالب گذشتند. پرسید: این زن کیست؟ گفتند: زنی دیوانه است که زنا کرده است. و عمر دستور داده که سنگسار شود. علی بن ابی طالب فرمود: شتاب نکنید. نزد عمر آمده و به او فرمود: مگر نمی‌دانی که تکلیف از سه گروه برداشته شده است: از کودک تا محتلم شود، از مجنون تا بهبود یابد و از خواب تا بیدار گردد.

وجه ششم. عدم الدلیل

معنای این دلیل این است که نرسیدن و نبودن دلیل بر بلوغ دختر پیش از اتمام سیزده سالگی، خود دلیل معتبری بر عدم بلوغ تا آن زمان است. و اما بعد از سیزده سالگی به دلیل اطمینان به بلوغ در آن وقت و به علت قدر متیقن و موثقه عمار دختر بالغ است. صاحب جواهر^{۴۶} می‌گوید این عدم دلیل غیر از حدیث

رفع و برائت شرعی است؛ چون حدیث رفع بر سقوط تکلیف از جاهل به دلیل جهل دلالت داشت و سخن در اینجا در مقام ثبوت است.

وجه هفتم. استصحاب عدم بلوغ و...

اگر در روایتهای نُه سالگی خدشه شود، نمی‌توان دلیلی بر بلوغ سنی در نُه سالگی اقامه کرد. بنابراین، استصحاب عدم بلوغ و استصحاب بقای ولایت ولی سابق و بقای حجر سابق چنان‌که صاحب جواهر^{۴۷} نیز فرموده - اقتضا

دارد که دختر بچه‌ها را در نُه سالگی بالغ ندانیم. حال اگر سن دیگری از ادله مستفاد شود چنان‌که به نظر ما موثقه عمار دلالت داشت - این استصحاب تا آن زمان جاری می‌گردد.

جمع بندی

آنچه در این رساله گذشت، این است که مستندات مشهور در تعیین نُه سالگی به عنوان سن بلوغ قابل مناقشه است؛ زیرا روایتها با ضمایم و قراینی همراه بودند که نشان می‌دهند نُه سالگی موضوعیت ندارد. همچنین به اجماع نیز برای سن بلوغ دختر نیز نمی‌توان

⁴⁶ . جواهر الکلام، ج ۲۶، ص ۱۶.

⁴⁷ . جواهر الکلام، ج ۲۶، ص ۱۷.

استناد نمود، چرا که اجماع مبتنی بر روایت‌هاست. سپس نوبت به اقامه دلیل بر رأی مختار رسید. ما بر پایه موثقه عمار - که در سند و دلالت آن تردیدی نیست - سن بلوغ را سیزده سالگی می‌دانیم و این روایت به ضمیمه آیه ششم سوره نساء، آیه ۵۹ سوره نور، آیه ۳۴ سوره اسراء، حدیث رفع قلم، عدم الدلیل، استصحاب عدم بلوغ و استصحاب بقای ولایت ولی سابق و بقای حجر سابق و... بر مدعای ما دلالت می‌کند.

حتی اگر بپذیریم که روایات نه سالگی، بر تعیین این سن به عنوان امر تعبیدی شرعی دلالت دارند، در نهایت با موثقه عمار تعارض خواهند داشت از آن رو که سنی برای بلوغ در قرآن تعیین نشده، نمی‌توان هیچ کدام را مطابق قرآن دانست و از آن جهت که عموم مذاهب اهل سنت بلوغ دختران را پانزده سالگی به بالا می‌دانند،^{۴۸} هیچ کدام را

نمی‌توان موافق عامه قلمداد کرد. پس از این تعارض و برابری اگر حکم به تساقط نشود، نمی‌توان به صورت تعیینی فتوا به بلوغ سنی دختران در نه سالگی داد. چون قاعده در خبرین متکافئین تخییر در فتوا است نه تخییر در حکم شرعی، وبایهما اخذت من باب التسلیم وسعک.

کتابنامه

- . اختیار معرفة الرجال، محمد بن عمر کشی (قرن ۴ ق)، قم: موسسه آل البيت: لاهياء التراث، ۱۴۰۴ق، ج ۲.
. الاستبصار فيما اختلف من الاخبار، محمد بن محمد طوسی (۳۸۵ - ۴۶۰ق)، تهران: دارالکتب

. ر. ك: الفقه على المذاهب الاربعة، ج ۲، ص ۳۵؛ موسوعة الفقها لاسلامی⁴⁸
المقارن، ج ۱۱، ص ۱۹.

- اسلاميه، ١٣٦٣ش، ٤ ج .
- .تذكرة الفقهاء، حسن بن يوسف علامه حلي (٦٤٨ - ٧٢٦ق)، قم : مؤسسة آل البيت :
لاحياء التراث، ٢٥ - ٤١٤ق، ١٤ ج .
- .تهذيب الاحكام فى شرح المقتنة، محمد بن محمد طوسى (٣٨٥ - ٤٦٠ق)، تهران : دارالكتب
اسلاميه، ١٣٦٤ش، ١٠ ج .
- .جامع المدارك فى شرح مختصر النافع، احمد خوانسارى، تهران : مكتبة الصدوق، ١٤٠٢ -
١٣٨٣ق، ٧ ج .
- .الجامع للشرايع، يحيى بن احمد ابن سعيد (٦٠١ - ٦٩٠ق)، بيروت : دارالاضواء،
١٤٠٦ق .
- .جواهر الكلام فى شرح شرائع الاسلام، صاحب جواهر، محمد حسن بن باقر، ١٢٠٠ - ١٢٦٦ق،
محمد حسن النجفى (م١٢٦٦ق)، بيروت : دار احياء التراث العربى، ١٩٨١م/
١٣٦٠، ٤٣جلد .
- .الحدائق الناضرة فى احكام العترة الطاهرة، يوسف بن احمد بحراني (م١١٨٦ق)، قم : مؤسسة
النشر الاسلامى، ١٣٦٣/١٤٠٥ق، ٢٥جلد .
- .الخصال، محمد بن على ابن بابويه (٣١١ - ٣٨١ق)، تهران : علميه اسلاميه،
١٣٦٣ش، ٢ ج در يك مجلد .
- .خلاصه الأقوال فى معرفة الرجال، حسن بن يوسف حلي (٦٤٨ - ٧٢٦ق)، قم : مؤسسة نشر
الفقاهة، ١٤١٧ق .
- .رجال السيد بحر العلوم، بحر العلوم، محمد مهدي بن مرتضى (١١٥٥ - ١٢١٢ق)، تهران :
مكتبة الصادق، ١٣٦٣، ٤ ج .
- .رجال النجاشى، احمد بن على نجاشى (٣٧٢ - ٤٥٠ق) قم : دفتر انتشارات اسلامى،
١٤١٨ق .
- .رسائل الشريف المرتضى، على بن حسين علم الهدى (٣٥٥ - ٤٣٦ق)، بيروت : مؤسسه
النور للمطبوعات، ٣ ج .
- .السرائر، محمد بن احمد بن ادريس (٥٤٣ - ٥٩٨ق)، قم : دفتر انتشارات
اسلامى، ١٤١٧ق، ٣ ج .
- .سنن الكبرى، احمد بن حسين بيهقى (٣٨٤ - ٤٥٨ق)، بيروت : دارالفكر، ١٤١٦ق،
١٥ ج .
- .الفقه على المذاهب الاربعه، عبدالرحمن جزيرى (١٨٨٣ - ١٩١٤م) بيروت : دارالثقلين،

- ١٤١٩ق، ج٥ .
- .الفهرست، محمد بن حسن طوسی (٣٨٥ - ٤٦٠ق) قم: نشرالفقاهة، ١٤١٧ق.
- .الكافي، محمد بن يعقوب كليني (- ٣٢٩ق)، تهران: دارالكتب الاسلاميه، ٦٧ - ٣٦٣ش، ج٨ .
- .المبسوط في فقه الامامية، محمد بن حسن طوسی (٣٨٥ - ٤٦٠ق) قم: دفتر انتشارات اسلامي، ٢٥ - ١٤٢٢ق، ج٢ .
- .المعتبر في شرح المختصر، جعفر بن حسن حلي (٦٠٢ - ٦٧٦ق)، قم: مؤسسة سيد الشهداء، ٧، ١٣٦٤ق، ج٢ .
- .مفتاح الكرامة في شرح قواعد الاعلام، محمدجواد حسيني عاملي (١١٦٠ - ١٢٦٦ق)، بيروت: دارالتراث، ١٤١٨ق، ج٢١ .
- .المقنع، محمد بن علي بن بابويه (م ٣١١ - ٣٨١ق)، قم: مؤسسة الامام الهادي، ١٤١٥ق.
- .موسوعة الفقه الاسلامي المقارن، وزارة الاوقاف مصر، قاهره: وزارة الاوقاف المجلس الاعلى للشئون الاسلاميه، ٢٢ - ١٤١٠ق، ٢٥ جلد در ٢٠ مجلد.
- .موسوعة سلسلة ينابيع الفقهية، علي اصغر مرواريد، بيروت: دارالتراث اسلاميه، ١٤١٠ق، ج٤٠ .
- .النوادر أو مستطرفات السرائر، محمد بن احمد بن ادريس (٥٤٣ - ٥٩٨ق)، قم: مؤسسة الامام المهدي (عج)، ١٤٠٨ق.
- .وسائل الشيعة، محمد بن حسن الحرّ العاملي (م ١٠٣٣ - ١١٠٤ق)، قم: مؤسسة آل البيت: لإحياء التراث، ١٤٢١ق، ٣٠جلد.
- .الوسيلة الى نيل الفضيلة، محمد بن علي ابن حمزه (قرن ٦ق)، نجف اشرف: جمعية منتدى النشر، ١٣٩٩ق.